

خوبی مشهود است.

"جیمز هیلتون" که تنها با نکته‌سنجی سطحی خود در توجه به شرایط زمان، به عنوان رمان‌نویس جنجالی سال ۱۹۳۴ معرفی شد، تصمیم گرفت به نویسندگی ادامه دهد. او در ادامه کار خود، نمایشنامه به شما، آقای چیس (۱۹۳۸) و مجموعه قصه‌های کوتاهی را به همین نام و در همان سال نوشت که با استقبال چندانی مواجه نشد. "جیمز هیلتون" موفق شد، هشت رمان خود را به صورت فیلم درآورد.

فیلم خداحافظ آقای چیس (به امید دیدار، آموزگار)، به کارگردانی "سام وود" که محصول ۱۹۳۹ انگلستان بود موفق شد برنده اسکار بازیگری "رابرت دونات" و نامزد اسکار بهترین فیلم و کارگردانی و فیلمنامه شود.^۵ اگرچه ۳۰ سال بعد، همین اثر به کارگردانی "هربرت راس" توفیق چندانی نیافت.^۶ البته تجربه‌های سینمایی "هیلتون" بیشتر بعد از سفر به آمریکا و همکاری با هالیوود آغاز می‌شود (۱۹۵۱).

با همه این احوال، عوامل بسیاری وجود دارد که باعث می‌شود این کتاب یا این شاهکار کوچک در ایران با استقبال چندانی مواجه نشود:

عامل نخست، همان طور که گفتیم، دسته دومی بودن اثر و عدم تناسب زمانی آن و عدم تطابق محتوایی با سیستمها و بحثهای آموزشی کشور ماست. از طرف دیگر تکیه اساسی این اثر و علت اصلی جذابیت آن، پرداختن به طنزها و لطایفی است که همچون سایر لطیفه‌های انگلیسی برای هیچ کدام از ما کششی ندارد.

نکته مهم دیگر این است که این اثر، مخاطب سنی خود را گم کرده است. از طرفی به هیچ وجه مطلوب ذائقه کودکان و نوجوانان نیست و از جهت دیگر، ظاهر کودکانه‌اش آن را از ردیف کتابهای بزرگسالان خارج می‌کند.

با این حال این اثر، با ترجمه روان "ابراهیم مکلا" جذابیت چشمگیری یافته است که جا دارد بدین وسیله از زحمات این عزیز در معرفی این اثر، کمال سپاسگزاری به عمل آید. □

پانوشتها

(۱) "تداوم جنگ به ناگزیر فشار بیشتری بر خدمات آموزشی عمومی وارد آورده است. فراخوانهای بیشتری آموزگاران و کارمندان را از مراجع آموزشی محلی و هیئت مدیره مدارس گرفته و به خدمت نیروهای اعلیحضرت درآورده است. در نتیجه بار بیشتری بر دوش کسانی که ماندمانند تا کار مدرسی را بگردانند، نهاده شده است..." کانل، و. فد. تاریخ آموزشی و پرورشی در قرن بیستم ترجمه حسن افشار، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۶۸، ص ۲۲۷.

(۲) "جنگ با تعدد و تنوع خواسته‌های خود از مدارس به آموزشگران انگیزه داد که از خروس سنتی و برنامه‌های نرمنس ناپذیر بربند و با پناهت، خلاقیت و اصالت به فورتیهای زمان پاسخ گویند." همان، ص ۳۳۳.

(۳) ادبیات و سنتهای کلاسیک، اثر گیلبرت هایت، ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶.

(۴) دانشفر، بهروز، فرهنگ جهانی فیلم، چاپ سوم، تهران، روزنه کار، بهار ۷۶، ص ۳۱۸.

(۵) همان، ص ۳۱۸.

آبی + قرمز



- نام کتاب: آبی + قرمز
- نویسنده: محمد جوانبخت
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- چاپ اول: ۱۳۷۷
- شمارگان: ۲۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحه: ۴۷ صفحه
- قیمت: ۲۱۰ تومان

روی جلد آبی + قرمز می‌خوانیم، "نام نویسنده: محمد جوانبخت" البته نام اصلی نویسنده کتاب، "محمود جوانبخت" است و به نظر می‌رسد این اشتباهی سهوی باشد. آبی + قرمز، قصه انقلاب است، نویسنده داستان در دوران تحولات سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نوجوانی بیش نبوده است. داستان با زاویه دید من راوی، در زمان حال، نگاشته شده است. راوی در ورای عالم نوجوانانه خود که درس خواندن، فوتبال و آرزوهای محدودی چون عشق به لباس ورزشی آبی رنگ آن را می‌سازد، شمه‌ای از جریانات سیاسی در حال وقوع را نیز به اطلاع مخاطب می‌رساند؛ البته این اطلاع‌رسانی از وقایع سیاسی، کلیت اثر را تحت‌الشعاع قرار داده است. خانه راوی، مدرسه، زمین فوتبال، خیابان پادگان و بالاخره فروشگاه کوروش (قدس کنونی) که قصه در آنجا به پایان می‌رسد مکانهای وقوع این داستان‌اند. داستان از آنجا آغاز می‌شود که پدر راوی برای شعار دادن و گفتن "جاوید شاه" به همراه ساواکی‌ها و کارگرهای کارخانه به قم نرفته است. و اهل خانه دلهره این را دارند که مبادا ساواک پدر را دستگیر یا او را از کارخانه اخراج کند.

در مدرسه هم عده‌ای از دانش‌آموزان، شعارها و عبارتهایی را روی دیوار توالن نوشته‌اند؛ مثل "به

فصل‌های زاید

● شمسی خسروی

غذاخوری شاه خوش آمدید، "پسر رضا کچل بدجوری افتاد تو هچل" یا "اینجا محل دفن شاه و فرح و خاندان پهلوی است."

آوردن این شماره‌ها، مخاطب نوجوان را در حال و هوای آن برهه زمانی خاص قرار می‌دهد و صحنه پایانی داستان به آتش کشیدن فروشگاه "کوروش" و سوزاندن همه اجناس آن، شور انقلابی مردم را در آن دوران به مخاطب القا می‌کند.

موضوعی که در این داستان از آن به عنوان گره استفاده شده است و البته تا پایان ماجرا نیز گشوده نمی‌شود، نیاز پسر نوجوان به لباس ورزشی آبی رنگ برای مسابقه فوتبال و وسوسه او برای برداشتن (زدی) آن از فروشگاه کوروش است. در پایان داستان، هنگامی که مردم سرگرم ریختن وسایل در آتش هستند، راوی یک دست لباس ورزشی آبی رنگ را زیر لباس خود پنهان می‌کند و در آخر، بر اثر موعظه‌های برادرش، اصغر که نقش اصلی را در به آتش کشیدن فروشگاه دارد، از کار خود پشیمان می‌شود.

لباس ورزشی را می‌اندازم توی آتش. لباس می‌سوزد. می‌ایستم تا سوختنش را تماشا کنم. می‌سوزد و نور زردرنگی از خود بجا می‌گذارد. (سطرهای پایانی داستان، ص ۴۷)

آبی + قرمز، از یک لحاظ با دیگر داستانهای انقلاب که از فرط تشابه و تکرار، کلیشه‌ای شده‌اند، متمایز است و آن اینکه شخصیت محوری آن با مسائل درگیر نیست. و نظریه و حکمی در مورد وقایع آن دوران صادر نمی‌کند. نویسنده تا حدودی از شعار دادن اجتناب ورزیده و از دو موضوع فوتبال نوجوانان مدرسه‌ای و عشق مادی شخصیت که همان داشتن لباس ورزشی

◀ تمایز این داستان با داستانهای کلیشه‌ای این است که شخصیت محوری آن با مسائل درگیر نیست و حکم صادر نمی‌کند

◀ داستانهای سفارشی غالباً جاذبه ندارند



است، به عنوان تمهیدی برای پیشبرد داستان و گریز از یکنواختی مضمون بهره گرفته است.

راوی هرچه را که می‌بیند، با زبانی ساده روایت می‌کند و از این طریق برخی از شخصیتها به مخاطب معرفی و شناسانده می‌شوند. شخصیتها غالباً به باورپذیری مخاطب کمک می‌کنند؛ مثل صحنه‌ای که شخصیت محوری، لباس ورزشی آبی‌رنگ را زیر لباس خود پنهان می‌کند و این عمل به نوعی سوء استفاده از موقعیت محسوب می‌شود. یا در جایی که می‌خوانیم: "مرد مسنی یک جعبه باطری قلمی برداشته است. می‌خواهد برود بیرون. اصغر راهش را سد می‌کند جعبه را از دستش می‌گیرد و از همانجا پرتش می‌کند به طرف آتش." (ص ۴۶)

"عده‌ای جمع شده‌اند و سوختن فروشگاه را تماشا می‌کنند. بعضی‌ها سر تکان می‌دهند و چپ چپ نگاهمان می‌کنند. بعضی‌ها هم چیزی برداشته‌اند و آرام در تاریکی می‌خزند." (ص ۴۵) در واقع نویسنده از یک سونگری پرهیز کرده و افراد موافق و مخالف تحولات انقلاب را در دو کفه ترازو قرار داده است.

فصل‌های متعدد

این داستان ۴۵ صفحه‌ای که ۹ صفحه از آن را تصاویر مربوط به صحنه‌های داستانی اشغال کرده‌اند به ۹ فصل تقسیم شده است. موضوعی زاید بودن این تقسیم‌بندی را تأیید می‌کند و آن اینکه داستان به طور پیوسته جریان دارد. بین فصل‌ها هیچ فاصله زمانی و مکانی وجود ندارد که خواننده را قانع سازد، نویسنده برای جلوگیری از به خطا رفتن ذهن مخاطب از وجود

فصل‌ها استفاده کرده است.

تصاویر گویا که ۹ صفحه کامل از کتاب را به خود اختصاص داده‌اند، به گیرایی و جذب مخاطب کمک می‌کنند؛ هرچند که کتاب برای گروه سنی "د" نگاشته شده است و نوجوانان دوره راهنمایی، پراحتی قادر به مطالعه کتاب بدون عکس و تصویر هستند و نیازی به تشویق و جذب تصویر ندارند. اگر داستان جذابیت کافی داشته باشد و نوجوان نیز اهل مطالعه باشد، نیازی به استفاده از صفحات تصویری نیست. البته اهل هنر بیشتر به جاذبه‌ها و جادوی رنگ و تصویر ایمان آورده‌اند و بر این نکته تأکید دارند که تصویر، نقش بسزایی در جذب مخاطب دارد.

نثر

کودکان و نوجوانان قادر به درک جملات به هم ریخته و نامأنوس نیستند و نویسنده باید دقت بیشتری در نگارش آثار خاص این گروه‌های سنی داشته باشد. اشکالات نثری موجود در داستان با اندکی دقت قابل تصحیح‌اند: "آقام می‌آید تو. اصغر سلام می‌کند. آقام جوابش را می‌دهد و می‌گوید: چه خبر تازه؟" در جمله پایانی، کلمات در جای خود قرار نگرفته‌اند و بهتر است نوشته شود: "تازه چه خبر؟" که قابل فهم و مانوس‌تر است. همچنین از "می‌گویم" و "می‌گوید" بسیار استفاده شده است، در حالی که با حذف این افعال نیز به سهولت درک می‌شود که چه کسی حرف می‌زند یا کدام شخصیت جواب می‌دهد.

نمونه دیگر:

"اصغر را می‌بینم. می‌دوم به طرفش. می‌گویم: "شما می‌خواهیم کوروش را آتش بزنید؟"

می‌گوید: "ها!"

می‌گویم: "برای چه؟"

می‌گوید: "برای این که مال یکی از همین سرمایه‌دارهای دور و بر شاه است." (ص ۴۲) و در بند آخر صفحه ۴۲ می‌خوانیم: "ابراهیم در یک پیت حلبی آتش درست می‌کند و می‌گذارد و سطان". به جای کلمه آخر "وسطان" بهتر بود از کلمه "وسط" استفاده شود؛ بدین صورت: "ابراهیم در یک پیت حلبی آتش درست می‌کند و می‌گذارد وسط".

در صفحه ۲۸ اصغر (برادر راوی) با پدرش صحبت می‌کند و از اتفاقاتی که در خیابان افتاده است، می‌گوید: "امروز دانشگاه، خبرنگارش با مردم مصاحبه می‌کرد". این جمله مناسبی نیست. جمله "امروز خبرنگار بی. بی. سی در دانشگاه با مردم مصاحبه می‌کرد" مناسب‌تر است.

این ضعف‌ها، با ذکر نام ویراستار در شناسنامه کتاب بیشتر جای سوال پیدا می‌کند.

به هر حال داستانهای مناسب‌دار و سفارشی غالباً جذابیت ندارند و نوجوانان نیز به دلیل رشد جسمی ناگهانی و تغییرات چشمگیر رفتاری‌شان، بیشتر به خواندن داستانهای پرکشش و مبارزه‌ای تمایل دارند که در آن "قهرمان" و "ضد قهرمان" وجود داشته باشد. آنها به داستانهای اخلاقی و تربیتی، توجه خاصی نشان نمی‌دهند. به همین دلیل و به سبب کمبود داستانهایی با مضامین جذاب و پرشور در "ادبیات نوجوان" کشور، کتابخوانهای کودک و نوجوان ما غالباً به داستانهای خارجی با مضامین پرهیجان و خیال‌انگیز رو می‌آورند.